

جامعه مدنی مجازی

علی ورامینی

به گمانم ما دهه شصتیها آخرین نفراتی بودیم که فعالیت حزبی به معنای کلاسیک را در ایران درك کردیم، آن هم در قواره تاریخ کار حزبی در ایران. پیشتر که هنوز فناوریهای ارتباطاتی چنین فراگیر نشده بود، با یاران موافق، به وسیله تلفنهای ثابت در سر چهارراهی یا جلو در مغازه‌ای برای ساعتی مشخص قرار می‌گذاشتیم و قدم‌زنان و صحبت‌کنان به محفل‌های سیاسی می‌رفتیم. بعضی جلسات هفتگی بود و بعضی ماهانه. در جلسات هفتگی کتابی دور هم می‌خواندیم. کسی که به آن حوزه مسلط‌تر بود، مدیریت بحث را به عهده می‌گرفت. همانجا شیفته قلم حسین بشیریه شدم و سروش و شبستری را شناختم و بعدتر با نگاه آبراهامیان با تاریخ ایران آشنا شدم. نام بهال‌الدین خرمشاهی را اولین بار در همان محفل شنیدم، دقیقاً خاطر هست آن روز را. گاف بزرگی دادم و جناب خرمشاهی را مرتبط با جنبشی گمان کردم که صدسال قبل‌ترش رخ داده بود. دوستان باسوادتر تصحیح می‌کردند.

ما در کار حزبی خود را عضوی از يك حزب سیاسی میدانستیم، اما جلسات ماهانه با دیگر احزاب داشتیم، جلساتی مشترك برای هم‌اندیشی. هم ما از برنامه‌های آنان استقبال می‌کردیم و هم آنان از ما. این روند در دو سال اول دولت احمدی‌نژاد هم ادامه داشت. کم‌کم عرصه تنگ شد و جلسات شفاف دور هم‌خوانی به مذاق بعضی خوش‌نیامد و رفته‌رفته یاران موافق همه پراکنده شدند. آنان که کماکان امکان قانونی کار کردن را داشتند، آنقدر فاصله طولانی‌ای با مطالبات ما داشتند که ذوقی برای هم‌آوایی نمی‌ماند. چند باری هم که در آن محافل شرکت کردیم، گویی صحبت‌های مدیر دولتی را می‌شنویم، نه نقدی، نه میل به آگاهی. برای من و بسیاری دیگر این وضعیت انسداد ادامه داشت. تجربه انتخابات 88 يك نابهنگام در این میان بود. دوباره شور و دمیده شد که آن هم به‌زودی همان شد که می‌دانیم و این‌بار انسداد مضاعف‌تری به فضای سیاسی برگشت. این انسداد رفته‌رفته با تحولات ارتباطاتی هم همراه شد. کتاب‌ها و جزوه‌هایی که به معنای واقعی با جان‌کندن پیدا می‌کردیم با ایمیل و سیدی قابل‌دسترس‌تر شد.

آمدن فیس‌بوک نقطه تحولی بود. انحصار رسانه‌ها شکسته شد. چه بسیار نویسندگان با استعدادی که آنجا فرصت بروز پیدا کردند و البته با کمرنگ شدن فیس‌بوک در ایران آنها هم کمرنگ شدند. انقلاب شبکه‌های

اجتماعي با آمدن گوشي‌هاي هوشمند و فوران داده‌ها، فضا را به كلي دگرگون كرد. فضاي سياسي مرادم است. ديگر بسان سابق کمتر كسي حوصله گوش كردن به سخنراني‌هاي طولاني داشت، آن هم صحبت‌هايي درباره دموكراسي، نسبت حزب و توسعه سياسي و مباحثي از اين دست. خيلي از آن‌هايي هم كه حوصله داشتند كم‌كم ترجيح دادند كه به جاي رنج طي كردن مسير و مسافت فايل صوتي سخنراني و محفلي را در گوشي‌هاي‌شان بشنوند. همه اينها باعث شد ديگر تمرين شنيدن نكنيم، منتظر تصحيح شدن نباشيم و خود را براي گفتوگو پرورش ندهيم.

اين مقدمه طولاني را گفتم كه نگاهي به وضعيت امروز جامعه مدني‌مان داشته باشيم. جامعه مدني كه به دليل انسداد و گسترش فضاي مجازي به مجازستان كوچ كرد. جامعه مدني مجازي اگر هزاران سود داشته همين يك عيبش براي بياثر شدن بس كه امكان گفتوگو را از ما گرفته است. وقتي صحبت از گفتوگو مي‌كنم مرادم وضعيتي است كه فرد نه در يقين كه در ترديد است، گمان نمي‌كند آنچه مي‌پندارد حق مطلق است، براي ديگري هم اين را قائل است كه صاحب حق باشد. پس نسبت به تغيير عقیده گشوده است، اگر استدلال‌هاي قوي‌تر بشنود و اگر استدلال‌هايش بتواند منطقا رد شود، آنچه فضاي مجازي براي ما داشته است، جزيره‌هاي جدا از يكديگر است، جزيره‌هايي كه هر کدام با جهان‌بيني صلب خود حول يك مراد جمع شده‌ايم و مشغول تايد يكديگريم. اگر هم خدای نكرده غريبه‌اي وارد محفل شد و سخني مخالف گفت با شمشير سخن و كلام به جانش مي‌افتيم. كلاب‌هاوس كه ديگر اوج اين داستان بود، اول همه ذوقزده بودند كه از همه طيف‌ها در اتاقي جمع ميشوند و گفتوگو مي‌كنند. هرچه گذشت و به هر اتاق كه سر زديمديدیم همان جماعت انتخاب شده از طيف‌هاي گوناگون يا مشغول پرسش از كاندیداها هستند يا پسا‌مناظره با يكديگر مشغول تبادل نظر، نه كسي از سخنوران كم ميشد نه اضافه.

حاصل اين دنياي مدني مجازي را در انتخابات اخيرديدیم. درست است، نارضايتي‌هاي عميق خشم انباشته شده‌اي را به وجود آورده است، اما فضاي مجازي و انتقال جامعه مدني به آن نتوانسته ما را براي تساهل و مدارا به عنوان اصلي‌ترين هدف و البته مهم‌ترين ابزار زيستي مسالمت‌آمیز تربيت كند. فقدان گفتوگو و وضعيت منتج از آن باعث صحنه‌هايي شد كه اكثر مردمی كه نيت اصلي‌شان بهبود وضعيت است در يك قطب‌بندي دشمن/دوست قرار بگيرند. اين وضعيت بيش از هر نتيجه‌اي در انتخابات به زيان جامعه مدني ايراني است.